

بررسی تطبیقی اصول و مبانی تفسیری ملا محسن

فیض کاشانی و علامه طباطبایی

^۱ ابوالقاسم نقیبی

^۲ فاطمه نقیبی

چکیده

ملا محسن فیض کاشانی (ره) از علماء قرن ۱۱ هجری قمری است که اثر جاودان «تفسیر الصافی» را از خود به جای گذاشته است. از دیگر مفسران معاصر عالم تشیع علامه طباطبایی است که صاحب تفسیر «المیزان فی تفسیر القرآن» است. تفسیر فیض یک تفسیر مشهور رولی با مأثور است که بر نقل روایات مبتنی است؛ گرچه در کتاب این روش از اصول عقلانی، عرفانی و تاحدی اجتهادی بهره جسته است. برخلاف این خاستگاه، تفسیر المیزان بر شیوه قرآن به قرآن استوار است. علامه نه تنها به شدت از این شیوه دفاع می‌کند که از کاربردهای مختلف این روش آنهم در سطح وسیعی در تفسیرش استفاده کرده است. گرچه این دو مفسر از فیلسوفان مشهور زمان خویش اند و هردو صاحب تفسیر اثری به مفهوم عام آن هستند، اما در اتخاذ اصول تفسیری هر یک صاحب سبک خاصی اند. تحقیق حاضر ضمن اشاره به وجوده مشترک نگاه هر دو مفسر، اصول و مبانی مختلف تفسیری هر یک سخن می‌گوید تا در مقایسه ای تطبیقی میان این اصول و تحلیل و بررسی تفاوت سبکها، به اختلاف دیدگاههای تفسیری هر یک برسد. از مطالعه این دو اثر تفسیری می‌توان فهمید که در استفاده از روایات، دیدگاههای عقلی و عرفانی و شیوه قرآنی ارجاع برخی آیات به دیگر آیات، هردو مفسر نگاههای مشترکی دارند؛ اما در میزان استفاده و اهتمام بر هر یک از اینها تفاوت‌های آشکاری میان این دو مفسر شیعی قابل مشاهده است. گرچه می‌توان گفت تاثیر مشرب‌های فکری زمان هر یک از دو مفسر قطعاً بی‌تأثیر در انتخاب شیوه‌های تفسیری آنها نبوده است؛ چرا که یکی متعلق به عصر اخباری گری و دیگری متعلق به قرن معاصر است که تضاد آراء و اجتهاد و استبطاط فکری در حوزه دین رو به تکامل هر چه تمامتر پیش می‌رود.

کلید واژه‌ها: فیض کاشانی، علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، تفسیر الصافی، تفسیر قرآن به قرآن، تفسیر روایی.

da.naghibi@yahoo.com

fatemeh.naghibi@gmail.com

۱- دانشیار دانشگاه شهید مطهری

۲- دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۷/۲۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۱۲/۳

مقدمه

قبل از ورود به بحث لازم است تفاوت میان مبانی و روش‌های تفسیری را بیان کنیم. هر مفسری برای تفسیر خویش از شیوه‌هایی مدد می‌جوید تا مقصود و معانی کلام الهی را روشن تر و دقیق‌تر به مخاطب عرضه کند. در پشت این شیوه‌های کاربردی، دیدگاه علمی و به عبارتی اصل فکری مفسر وجود دارد که بر مبنای آن به تفسیر کلام الهی می‌پردازد و به آن سبک یا مبانی تفسیر هم گفته می‌شود. بنابراین در مبانی تفسیری از اصول کلی شیوه‌های مفسر که در تمام تفسیر او پراکنده است و مستقیم یا غیر مستقیم تفسیر او را تحت تأثیرقرار می‌دهد، بحث می‌شود. آنچه در ذیل می‌آید مبانی و اصول تفسیری هریک از این دو مفسر است که سایه آن بر تمام تفسیر مفسر سایه افکنده است. در این مقال وارد شیوه‌های جزیی مفسر نمی‌شویم؛ چرا که بررسی مبانی فکری مفسر مهم تر بوده و قصد این پژوهش مقایسه تطبیقی در این حوزه است.

۱- اصول و مبانی تفسیری ملا محسن فیض کاشانی(ره)

۱-۱- تفسیر نقلی با تکیه بر روایات اهل بیت علیهم السلام

تفسیر نقلی یا به عبارتی تفسیر روایی را می‌توان به عنوان اصلی ترین شکل تفسیر و ریشه دار ترین طریق درک معانی آیات قرآن در میان دانشمندان اسلامی به شمار آورد. تحولات بحث‌های تفسیری به خوبی نشانگر آن است که اعتماد مسلمانان صدر اسلام در درک و فهم آیه به روایات رسیده از پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار علیه السلام و یاران و اصحاب آنان درباره‌ی تفسیر قرآن بوده است و آن را همچون متن تفسیر قرآن بی‌چون و چرا می‌پذیرفتند. از طرف دیگر مسلمانان به جهت حساسیت موضوع تفسیر قرآن و نیز اتصال تفسیر نقلی به منبع وحی، طریق نقل و سمعان(شنیدن) حدیث را نزدیک ترین و سالم ترین راه وصول به معارف بلند قرآنی می‌دانستند. بنابراین از آن جا که هنوز معارف اسلامی با فرهنگ غیر اسلامی آمیخته نشده بود و شک و شباهی ای درباره علوم اسلامی پدید نیامده بود و نیز به جهت فقدان مبانی فکری و علمی کافی برای اجتهداد و تعلق در قرآن کریم، تنها راه معقول برای فهم آیات از نظر آنان اکتفا به تفسیر نقلی بوده است البته بعدها به جهت تحولات فکری و علمی، تفسیر نقلی جای خود را به تفسیر به رأی سپرد

ولی چندی نگذشت که به دلیل تند روی هایی که در این زمینه ایجاد شد بار دیگر تفسیر براساس روش نقلی احیا شد. (عمید زنجانی ۲۱۹ - ۲۲۰)

لازم به ذکر است که در این دوران برخی طرفداران این روش تا آن جا پیش رفته که هر گونه تفسیر براساس تعلق و اعمال فکر را باطل شمردند و تنها روش ممکن برای قرآن را روش تفسیر نقلی تلقی کردند. (نک: همانجا، ۴۲۵ - ۴۲۱؛ یوسف بحرانی، ۳۵ - ۲۶ / ۱) این جماعت که قائل به عدم حجیت ظواهر قرآن بودند در میان عالم تشیع به اخباری ها معروف گشته؛ گرچه طرفداران این مسلک در دیدگاه های خود دارای شدت و ضعف می باشند. (نک: همانجا؛ نقیبی، ۴۵ - ۳۱)

اصول تفسیری فیض

مبنای تفسیری فیض کاشانی (ره) استخراج مفاهیم و مقاصد آیات قرآن براساس نقل روایات رسیده از معصومین علیهم السلام می باشد. چنانکه از آثار او بر می آید مشرب فکری او اخباری گری است و تفسیر خود را بر این مبنای آغاز کرده است و در مقدمه تفسیر خویش بر این اصل تأکید می ورزد.

وی عترت را ترجمان قرآن و مخاطبان واقعی این کتاب الهی بر می شمرد و از این رو آنان را کاشفان اسرار و حقایق این کتاب می داند: «و إن العترة ترجمة القرآن فمن الكشاف عن وجوه عرائس أسراره و دقائقه و هم قد خطبوا به و من التبيان عند مشكلاته ولديه مجتمع بيان معضلاته و منبع بحر حقائقه و هم أبو حسن» (فیض کاشانی، ۴۴ / ۱). وی بعد از بر شمردن علوم مختلف قرآن، شناخت آن را منحصراً در علم پیامبر (ص) و اهل بیت علیهم السلام می داند که قرآن در خانه آنان نازل شده است. چنانچه هر آنچه غیر از اینان به دست ما بر سر قابل اعتنا نیست: «فكل ما لا يخرج من بيتهم فلا تعوين عليه و لهذا ورد عن النبي (ص) «من فسر القرآن برأيه فأصحاب الحق فقد اخطأ». (همانجا)

ایشان علت اصلی نگارش تفسیر خویش را نبود کتب تفسیری صاف و روشن و کافی و بهرمند برای عموم ذکر می کند و تفسیر خود را خالی از آرای عوام و مستند به احادیث اهل بیت علیهم السلام معرفی می کند. (همانجا، ۴۸) با سیری در تفسیر صافی مشاهده می شود که مفسر گرانقدر تا آن جا که ممکن بوده است برای توضیح و تبیین آیات از روایات معصومین علیهم السلام

کمک گرفته است. البته در بخش هایی هم که روایاتی به دست نمی آورد مشی دیگری را اتخاذ می کند که بعد از این بدان خواهیم پرداخت.

مؤلف قبل از ورود به تفسیر خویش دوازده مقدمه می آورد که مقدمه دوم را با این عنوان که تمام علوم قرآن نزد اهل بیت علیه السلام است اختصاصاً به شرح و بسط همین موضوع می پردازد. وی با آوردن روایات متعدد و مستند از کتب روایی معتبر شیعه اثبات می کند که علم ظاهر و باطن قرآن نزد آنان است و تنها با کمک گرفتن از علم آنان می توان به تفسیر قرآن پرداخت و در این باره به روایتی از امام باقر علیه السلام به نقل از کتاب کافی استناد می کند که : « ما ادعی من الناس انه جمع القرآن كله كما انزل الا كذاب و ما جمعه و حفظه كما انزل الله الا على بن ابى طالب عليه السلام و الا نمه من بعده عليهم السلام » (کلینی، ۲۸۸/۱)

۱- تفسیر بر مبنای اصول عقلیه

با آن که در نگاه محققین، فیض یک اخباری صرف است و یک دوره سبب رواج اخباری گری شده است، در عین حال نقش عقل را انکار نمی کند و در مستند کردن اخبار به دنبال شواهد عقلی می رود. وی معتقد است عقل و شرع چنان به هم گره خورده اند که عقل چون پایه است و شرع هم چون ساختمان می باشد که هیچ ساختمانی بدون پایه استوار نمی ماند و هیچ پایه ای بی نیاز از ساختمان نیست. بنابراین شرع جز با عقل تبیین نمی شود و عقل جز با شریعت هدایت نیابد. (فیض کاشانی، ۱۱۱)

در شیوه تفسیری خویش نیز با آن که به سبک اهل حدیث عمل می کند ولی هیچگاه از اصول عقلی فاصله نمی گیرد و همواره درصد است که برای تفسیر روایی خویش از براهین مستدل و مطابق اصول عقلانی کمک بگیرد.

بنابراین مبنای تفسیر خویش را در درجه اول بیان مقصود آیات توسط محاکمات قرآن قرار می دهد؛ یعنی همان شیوه تفسیر قرآن به قرآن را پی می گیرد و در درجه دوم به روایات اهل بیت علیهم السلام تمسک می جوید: «*كَلَمَا يَحْتَاجُ مِنَ الآيَاتِ إِلَى بَيَانٍ وَتَفْسِيرٍ لِفَهْمِ الْمَقْصُودِ مِنْ مَعَانِيهِ أَوْ إِلَى تَأْوِيلٍ لِمَكَانٍ تَشَابَهَ فِيهِ... وَبِالْجَمْلَهُ: مَا يَزِيدُ عَلَى شَرْحِ الْلَّفْظِ وَالْمَفْهُومِ مَا يَفْتَقِرُ إِلَى السَّمَاعِ مِنَ الْمَعْصُومِ فَإِنْ وَجَدْنَا شَاهِدًا مِنْ مَحْكَمَاتِ الْقُرْآنِ يَدْعُ عَلَيْهِ أَتَيْنَا بِهِ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ يَفسِرُ*

بعضه بعضاً»(فیض کاشانی، ۱/۱۱۱) برای نمونه در ذیل آیه ۲۶۹ سوره بقره ابتدا مفهوم روشنی از آیات به دست می دهد و سپس به ذکر روایات منقول اقدام می کند.(همانجا، ۴۷۰-۴۷۱) نمونه دیگری از روشن بینی به دور از جمود و تعصّب خاص مفسر در ذیل آیه ۲۰۷ سوره بقره است که با ذکر روایات متعدد روشن می کند که آیه مذکور درباره‌ی لیله المبیت است که امیر المؤمنین علیه السلام جان خود را بر کف نهاده و به جای رسول اکرم(ص) خواهد ولی در آخر بحث خود می نویسد: «أقول: يعني هي عامه وإن نزلت خاصة»(همانجا، ۲۷۱) و شبیه به همین موضوع در آیه ۲۰۴ سوره بقره اتفاق می افتاد و با آن که روایات عبارت قرآنی «ألد الخصام» را فرد مشخصی بیان می کنند ولی مرحوم فیض شان نزول آن را در عین این که خاص بر می شمرد اما به همه منافقین تعمیم می دهد.(همانجا، ۲۶۹) وی حتی در گزینش روایات از آن چه مخالف با عقل باشد شدیداً بر حذر می دارد و در مقدمه تفسیر خود بر این نکته پافشاری می کند که برخی از این روایات مخالف برآهین عقلی است به طوری که نسبت های ناروا به انبیاء الهی داده شده است و شامل تأویلات دور از ذهنی است که انسان از شنیدن آن متغیر می شود.(همانجا، ۴۷)

وی به قاعده لحاظ عموم لفظ نه خصوص سبب پاییند است که نمونه ای از آن در آیه ۲۰۷ بقره آمده است. او تعمیم معنا و مفهوم آیات را تا آنجا که عمومیت دارد سبب تناقض و تضاد ظاهری در روایات و فهم اسرار قرآن بر می شمرد. او معتقد است آنچه از تخصیص در روایات است مربوط به فهم کوتاه افراد بوده است و اهل معرفت به حقایق کلی مطلب تعمق می کنند.

۳-۱- تفسیر براساس شبود باطنی و نگاه عرفانی

فیض بر این عقیده است که با تهذیب و پالایش باطن می توان به اسرار آیات الهی پی برد. وی بهره گیری از انوار الهی را جزء ضروری ترین عامل برای وقوف به کلام الهی می داند. ایشان دستیابی به تفسیری جامع و پاکیزه را که باعث شفا و هدایت گردد منوط به چنین امری دانسته می نویسد: «وليس لهذا الامر الخطير والاتيان بمثل هذا التفسير إلا ناقد بصير ينظر بنور الله و يويده روح القدس باذن الله ليشاهد صدق الحديث و صحته من اشراف نوره»(همانجا، ۱/۴۸)

ایشان فهم عجایب آیات قرآن و استباط موارد غریب و اسرار آن را رسیدن به درجه اخلاص و انقیاد تمام در برابر خدا و رسول و اهلیت علیه السلام می داند: « من اخلص الانقیاد للله و لرسوله و لاهل البيت علیه السلام و اخذ علمه منهم و تتبع آثارهم و اطلع على جمله من اسرارهم بحيث حصل له الرسوخ في العلم والطماء نینه في المعرفه... فله أن يستفيد من القرآن بعض غرائبه ويستنبط منه نبدأ من عجائبها» (همانجا، ۷۲)

فیض برای یک مفسر آدابی قائل است از جمله آن که از تبعیت هواهای نفسانی خویش و موافقت رأی خود و اثبات غرض و مدعای خویش به دور باشد و از این رو مقدمه ای کامل در کتاب تفسیری خود را بر منع تفسیر به رأی و توضیح درباره این موضوع اختصاص داده است. او حتی تشخیص احادیث صحیح از ضعیف را به بهره مندی از انوار الهی و تأییدات قدسی مربوط می داند و مسلح شدن به این علم را تنها از جانب خداوند میسر می داند نه از ناحیه اساتید فن. به طوری که این معرفت، مفسر را در تشخیص صحت حدیث بدون مراجعه به اسناد آن یاری می دهد: «لیشاهد صدق الحديث و صحته من اشراق نوره و یعرف کذبه و ضعفه من لحن القول وزوره فیصحح الاخبار بالمتون دون الاساتید و یأخذ العلم من الله لا من الا ساتید حتى یتاتی له تمیز الصافی من الکدر...» (همانجا، ۴۸)

چنانچه تاریخ زندگی ملا محسن فیض گواهی می دهد، او خود نیز به راه و رسم عرفانی مقید بوده است و دیدگاه عرفانی او در کتاب هایش به وفور به چشم می آید. به گونه ای که برخی انگشت اتهام را متوجه او کرده و وی را به مسلک صوفیگری که در زمان رواج بسیار داشته است متهم نموده اند.

گرچه با مطالعه تاریخ سیاسی- اجتماعی حیات فیض که هم زمان با حکومت صوفیان بوده است به این حقیقت می رسیم که مسلک صوفیگری شیوع چشمگیر و فزاینده ای داشته است و خانقه و خرفه درویشی با حمایت های درباری در آمیخته بود تا جایی که خرافات ناپسند به نام رسیدن به حق جزو آیین این فرقه گشت، ولی به یقین می توان گفت که فیض از تمام این اتهامات به دور بوده است و حتی خود او منتقد جدی برای اعمال این سلوک صوفیانه است و تنها بر مشرب عرفانی ناب مورد قبول شریعت تأکید دارد، چنانکه آثار به جا مانده از وی گواه روشنی بر این مدعاست.

بنابراین روشن است که نوشه های او متأثر از نگاه عارفانه به مطلب است و حتی کتاب های عرفانی خود را با تفسیر قرآن در آمیخته است.^۱ گرچه باید اذعان داشت با توجه به چنین دیدگاهی در کتاب تفسیری خود- صافی- نگاه خاص عرفانی نداشته است و تنها در موارد کمی به ذکر نکات عرفانی در توضیح بیشتر آیات پرداخته است.

برای نمونه تفسیر او از آیه شش سوره حمد است که تفسیر روایی را با بیان عرفانی آمیخته است و این خود از نوع فکری و علمی او همراه با احاطه به قرآن خبر می دهد. دیگر تبیین عارفانه ای او ذیل آیه «ثم دنی فتدلی، فکاب قاب قوسین او أدنی» (النجم، ۸ - ۹) است که حتی اعتراف می کند که فهم ما به اسرار پیچیده روایات مربوط به این آیات نمی رسد.

۴- تفسیر باطنی فراتر از قالب ظاهری الفاظ

فیض کاشانی در مبانی تفسیری خویش به توسعه معنایی فراتر از قالب ظاهری الفاظ معتقد است. یعنی تعمیم معنا فراتر از معنایی که در ظاهر لفظ بر آن دلالت می کند.

به نظر وی هر معنا یک حقیقت و روحی را در بر می گیرد که در صورت ها و قالب های متعدد قرار می گیرد اما حقیقت و روح آن یکی است و لفظ برای آن حقیقت و روح وضع شده است اما به جهت اتحاد میان لفظ و معنا در آن لفظ استعمال می شود. برای مثال لفظ «قلم» وسیله ای است برای نوشتن، در حالی که این لفظ نمی رساند که از جنس چوب است یا آهن و یا چیز دیگری و یا این که جسم است یا غیر آن و نیز معین نمی کند آن چه نوشه شده است محسوس است یا معقول و همین طور لوحی که بر روی آن نوشتن صورت می گیرد از کاغذ است یا چوب بلکه مجرد این که بتوان در آن نوشه ای ثبت کرد کافی است و همین روح و حقیقت و حد لوح به شمار می آید. پس اگر در عالم وجود این قلم وسیله ای شود که برای ثبت در الواح قلب به کار رود، همین حقیقت و روح قلم به شمار می آید: چنانکه حق تعالی فرمود: «علم بالقلم، علم الانسان

۱- برای تحقیق بیشتر نک: فیض کاشانی، ۱۳۴۲؛ مولف در کتاب خویش که موضوع آن کلام است، دیدگاه های کلامی و عرفانی خود را با آیات قرآن به دقت تبیین می کند. به طوری که خواننده از تدبیر و تعقل مولف در آیات و ارتباط آن ها به مطلب مورد بحث خود در شگفت می ماند.

مالم يعلم» (العلق، ۴-۵) فيض مثالی دیگر از کلمه «میزان»^۱ می‌آورد که حقیقت و روحی واحد دارد ولی قالب‌های مختلفی دارد که برخی از آن‌ها جسمانی و برخی روحانی است. چنانکه این کلمه گاهی برای انواع ترازو به کار می‌رود و گاهی معیار اندازه‌گیری شعر، فلسفه یا مدرکات حس و خیال و گاه در قیامت معیار اندازه‌گیری برای اعمال انسان‌ها قرار می‌گیرد. (فيض کاشانی، الصافی، ۶۶/۱ - ۷۰)

بنابراین به نظر فيض معنای توسعه یافته برخلاف لغت نیست بلکه در مرتبه‌ای از همان معنای ظاهری کلمه است. بدین جهت در تفسیر خویش نیز از این مشی پیروی کرده است و به وفور می‌توان این نوع کاربرد را در تفسیر او ملاحظه کرد. برای نمونه می‌توان به تفسیر آیات ۳۰ سوره «ملک»، ۱۷ سوره «رعد»، ۱-۱۲ «الرحمن» در تفسیر صافی اشاره کرد.

از این رهگذر، فيض مفسران را دسته بندی می‌کند. به نظر وی عده‌ای از مفسرین قشری و ظاهر بین به آیات الهی نگاه می‌کنند و تنها به معانی ظاهری آیات که الفاظ بر آن دلالت می‌کند اکتفا می‌کنند ولی به روح و حقیقت آن دست نمی‌یابند. اما دسته‌ای دیگر که از آن‌ها به عنوان اولوالالباب و راسخین در علم نام می‌برد بنابر درجات روحی شان از انوار و اسرار آیات الهی از کم به زیاد بهره مند می‌شوند. زیرا وصول به نهایت فهم آیات و کلمات پروردگار حدی ندارد. اگر چه برای شرح آن دریاها مداد و درختان قلم شوند..^۲

وی حتی اختلاف در ظواهر آیات و روایات واردۀ از معصومان علیه السلام را در زمینه اصول دین به اختلاف افهام و عقول و دریافت‌های مخاطبین مربوط می‌داند و از دیدگاه او تمام این‌ها صحیح شمرده می‌شوند و اختلاف ظاهری در آن‌ها بستگی به مراتب ادراک مخاطب دارد. ایشان رسیدن به این درجه را سیر کردن به عالم ملکوت و کسب درجات روحانی که فراتر از عامل حسن و شهادت است می‌داند: «و انت اذا اهتديت الى الا روح صرت روحانيا و فتحت لك ابواب الملکوت و اهلت لمراقبة الملأ الا على و حسن اولئك رفيقا فما من شيء فـى

۱- این کلمه در قرآن کریم استعمالات مختلفی دارد: الانعام، ۱۴۹؛ الشوری، ۱۷؛ الرحمن، ۷؛ الحجید، ۲۵.
۲- به آیه ۱۰۹ کهف اشاره دارد.

عالٰم الحس و الشهاده الا و هو مثال و صوره لأمر روحانی فی عالٰم الملکوت و هو روحه
المجرد و حقیقته الصرفه" (همانجا)

۲- اصول و مبانی تفسیری علامه طباطبایی(ره) در المیزان

۱- روش تفسیری قرآن به قرآن

استخراج معانی آیات قرآن توسط برخی دیگر از آیات مشابه که موضوع و محتوای آن ها با
یکدیگر یکسان یا نزدیک باشند «تفسیر قرآن به قرآن» می نامند. (عمید زنجانی، ۱۰۴)
به نظر برخی از مفسران، بهترین و صحیح ترین طریقه تفسیر، تفسیر قرآن به قرآن است. البته
این نوع تفسیر تنها به عصر نزول قرآن منحصر نبوده، بلکه بعد از وفات رسول اکرم(ص) تا عصر
صحابی نیز ادامه داشته است. (ذهبی، ۳۷ - ۴۱) آنچه از تاریخ بر می آید آغازگر این شیوه شخص
پیامبر(ص) بوده است که نمونه هایی از این نوع تفسیر حضرت موجود است. (زرکشی، ۱۱۴/۱،
سیوطی، ۹۹/۲) این نوع شیوه را در تفسیر امام علی علیه السلام در نهج البلاغه نیز می توان
دید. (نقیبی، ۱۰۹ - ۱۳۳)

علامه طباطبایی مبنای تفسیر خویش را بر این شیوه می نهد و با استدلالی برخاسته از خود
قرآن و نیز روایات اثبات می کند که برخی آیات برخی دیگر را تفسیر می کنند. زیرا قرآن خود را
«تبیاناً لکل شیء» معرفی می کند. پس چگونه ممکن است کتابی که بیان هر چیزی است بیان
خود نباشد؟

از دیدگاه علامه در تفسیر قرآن یکی از سه شیوه زیر را می توانیم داشته باشیم:

۱- تفسیر آیه به تنهایی با مقدمات علمی و غیر علمی که نزد خود داریم.

۲- تفسیر آیه با کمک روایتی که در ذیل آیه از معصوم رسیده است.

۳- تفسیر آیه با استمداد از تدبیر و استنطاق معنی آیه از مجموع آیات مربوطه و استفاده از
روایت در صورت امکان.

به نظر علامه شیوه اول قابل اعتماد نیست و تفسیر به رأی تلقی می شود مگر با شیوه سوم
همانگ شود، شیوه دوم نیز که مفسرین صدر اسلام داشتند و قرن ها رایج بود نیز شیوه ای مورد
قبول نیست. زیرا اولاً قرآن مجید در دلالت خود مستقل است و نیز دعوت قرآن صریحاً به تدبیر در

آیات است که در سایه این تدبیر فهمیده شود که اختلافی در قرآن نیست و همین دلالت بر حجیت ظواهر قرآن است.

از طرفی این حجیت متوقف بر روایات نیست بلکه در اثبات اصل رسالت و امامت باید از قرآن مدد گرفت و حجیت بیان پیامبر (ص) و اهل بیت علیه السلام هم از قرآن باید استخراج شود. البته به نظر ایشان این مسئله منافات ندارد با این که پیامبر اکرم (ص) و ائمه اهل بیت علیه السلام عهده دار بیان جزئیات قوانین و تفاصیل احکام شریعت - که از ظاهر قرآن به دست نمی آید - باشند.

بنابراین بهترین شیوه همان شیوه سوم است که با استمداد از تدبیر در آیات و استنطاق در معنای آیه از مجموع آیات مربوطه می توان به معنای حقیقی آن ها دست یافت. ایشان این روش را همان روش اصلی پیامبر و اهل بیت او علیه السلام می داند که نمونه هایی از این گونه تفاسیر در میان روایات رسیده از آن بزرگواران مشهود است. چنان که پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «و إنما نزلَ ليصدق بعضه بعضاً» و امیر المؤمنین می فرماید: «ينطق بعضه ببعض و يشهد بعضه على بعض»

ایشان این شیوه تفسیر قرآن به قرآن را غیر از تفسیر برآیی بر می شمرد که در حدیث نبوی معروف از آن نهی شده است. زیرا در این روش قرآن با قرآن تفسیر می شود نه با رأی تفسیر کننده. (نک: طباطبایی، قرآن در اسلام، ۴ - ۵۹؛ ۲۶ - ۷۰)

علامه در بکارگیری شیوه تفسیر قرآن به قرآن خود کاربردهای فراوانی را مورد توجه قرار داده است. گاهی برای تبیین قسمت مبهم آیه از این شیوه استفاده می کند و گاهی با قرائت موجود در آیات مشابه معنایی را برای آیه می پذیرد که اجمالاً این کاربردها را می توان به اقسام زیر خلاصه کرد:

۱-۱-۲- استمداد از آیات برای تبیین بخش های مبهم و مجمل آیه

صاحب المیزان در تفسیر آیه ۱۱۸ و ۱۱۹ سوره هود برای رفع ابهام عبارت: «لا یزالون مختلفین» که دیدگاه های تفسیری متفاوتی درباره آن وجود دارد از این شیوه بهره می جوید. آن بزرگوار با استفاده از سیاق آیه و استمداد از دیگر آیات مشابه به این نتیجه می رسد که منظور از اختلاف در این عبارت اختلاف در امر دین می باشد و اختلاف در امور زندگی و مادی را شامل

نمی شود. (نک: طباطبایی، المیزان، ۱۱/۶۰ - ۷۰) یا آن که با کمک از همین روش به ارائه مفهوم حقیقی «سدره المنتهی» پرداخته است.^۱

۱-۲-۲- پذیرش معنای آیه به ضمیمه قرائن موجود در آیات دیگر

علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۳۰ سوره بقره که صحبت از خلیفه الله انسان در زمین می باشد و برخی مفسرین آن را مخصوص حضرت آدم علیه السلام دانسته اند، با استمداد از آیات دیگر اثبات می کند که این مقام خاص آدم علیه السلام نیست و نیز مربوط به جانشینی نوعی از موجودات قبل از انسان نمی شود بلکه شامل همه انسان ها خواهد شد. مولف در این راستا از سه آیه برای بیان مطلب خود استفاده کرده است. (الاعراف، ۶۹؛ یونس، ۱۴؛ النحل، ۶۲؛ نک: همانجا، ۱/۱۱۵ - ۱۱۶)

همچنین برای ارائه معنای روشن آیه «و السماء ذات الحبک» با آوردن سه شاهد قرآنی سه معنای گوناگون برای آیه ارائه می دهد و معنای سوم را بهتر از همه می داند. (طباطبایی، المیزان با ترجمه فارسی، ۱۸/۵۷۹)

۱-۲-۳- تبیین بیشتری از مقصود آیه با استفاده از آیات دیگر

این شیوه یکی از کاربردی ترین شیوه ها در منش تفسیری علامه می باشد. ایشان چنانکه برای کاربردهای دیگری که ذکر شد از آیات قرآن کمک نگیرد دست کم برای تأیید و تأکید بیشتر معنای آیه از این شیوه آن هم در حوزه وسیعی استفاده می کند.

برای نمونه آیه ۹ سوره طور را با توجه به پنج آیه دیگر تفسیر می کند و نیز معنا و مقصود آیه ۲۳ سوره جاثیه را به سه آیه دیگر قرین می سازد و از این قبیل کاربرد بسیار در تفسیر المیزان مشاهده می شود. (نک: طباطبایی، المیزان، ۲۰/۲۰؛ ۱۳۵؛ ۸/۱۲۴ - ۱۲۵؛ ۴/۲۴۶ - ۲۴۷؛ ۱۱/۲۳)

به طور کلی می توان گفت علامه با زبان قرآن حرف می زند و در هر جا که آیه ای از قرآن برای تفہیم و تبیین بیشتر وجود دارد از آن خبر می دهد که این حکایت از احاطه او بر مفهوم کل آیات قرآن کریم و نیز اهتمام جدی او در استفاده از شیوه تفسیر قرآن به قرآن می باشد.

۱-۲-۴- استمداد از آیات جهت رفع اشکالات مفسرین

۱- علامه با استمداد از آیه ۲۲ ذاریات مقصود از جهه المأوى را در آسمان ها معرفی می کند و طبق این برداشت، سدره المنتهی را که قرین این عبارت در آیه است منتهای آسمان معنا کند (نک: ترجمه المیزان، ج ۱۸)

اصولاً مبنای تفسیری علامه در موضوعات مهم آیات طرح نظرات مفسرین در این زمینه است. آنگاه با پیش کشیدن شواهد قرآنی نظرات دیگر را رد کرده و نظریه صحیح را ابراز می‌دارد.

برای نمونه ذیل آیه «و ما خلقت الجن والإنس إلا ليعبدون» با ارجاع و استمداد از آیات دیگر قرآن به رد نظریه کسانی می‌پردازد که لام را در آیه لام غیر غرض دانسته اند و نیز عبادت را تکوینی فرض کرده اند. البته هنگامی که به موضوعاتی در آیه بر روی آن مشاجرات و بحث‌های زیاد از طرف مفسرین شده است بر می‌خورد که این موضوعات در فهم مقاصد آیه دخالتی ندارد از توضیح دامنه دار درباره آن خود داری می‌کند و مخاطب را به تفاسیر دیگر ارجاع می‌دهد. مانند اختلاف مفسرین در مورد آزر پدر ابراهیم علیه السلام. (همانجا، ۱۶۲/۷)

۱-۵- برای توضیح بیشتر برخی کلمات

علامه در مواردی برای توضیح و تأیید معنای برخی کلمات در آیه به شواهد قرآنی متولی می‌شود. برای نمونه در توضیح معنای کلمه «فرقان» در آیه ۴ و ۳ سوره آل عمران ابتدا با رجوع به کتب لغت معنای لفظی را ارائه می‌دهد و سپس با توجه به چندین آیه دیگر از قرآن به این کلمه توسعه معنایی داده و معنای حقیقی آن را ارائه می‌دهد. (همانجا، ۳/۹) و یا در بیان حقیقی «تقوا» نیز چنین روشنی را پی می‌گیرد. (همانجا، ۲/۷)

۲- تفسیر موضوعی قرآن کریم

نگرش موضوعی به قرآن کریم که از دیدگاه مفسرین تفسیر موضوعی نامیده می‌شود یکی از راه‌های کشف معنای آیات است. به نظر برخی محققین این شیوه یکی از کارآمدترین شیوه‌ها در تفسیر قرآن کریم است. چرا که تمامی آیات بر محور موضوع مورد نظر جمع آوری می‌شوند. تاکنون مفسرین گذشته بطور کامل به روش موضوعی نپرداخته اند. گرچه تلاشهایی اخیراً صورت گرفته است ولی از جامعیت لازم برخوردار نبوده است. (نک: الاوسی، ۱۸۹ - ۲۰۱) آنچه در تفسیر المیزان مشاهده می‌شود از نگرش وسیع مؤلف بدین موضوع خبر می‌دهد به طوری که

ایشان با جمع آوری آیات در باب یک موضوع بحث تفسیری مفصلی را درباره آن موضوع انجام داده است.^۱

برای نمونه در ذیل آیه ۲۳ سوره بقره به موضوع معجزه مفصل پرداخته شده است و یا ذیل آیه ۴۸ سوره بقره بحث مفصلی پیرامون موضوع شفاعت از دیدگاه قرآن کرده است و نیز در موضوعهای چون دعا، استجابت، توحید، رزق، عبادت، جهاد، سحر و دیگر مفاهیم قرآن تفسیر موضوعی مستقلی را ارائه می‌دهد.

البته لازم به ذکر است که مؤلف گرانقدر علاوه بر استشهاد و استناد به آیات دیگر قرآن در موضوع مورد بحث خویش از بینش و منطق فکری خویش در تدبر و استمداد از آیات هم کمک می‌گیرد؛ ضمن اینکه بعد از اتمام بحث جهت توضیح بیشتر، بحث‌های مختلف فلسفی - علمی - اخلاقی و اجتماعی نیز مطرح می‌کند. (نک: ذیل آیات ۶۳ - ۷۴ سوره بقره درباره «قوم بنی اسرائیل» و موضوع «سحر» ذیل آیه ۱۰۲ بقره)

۲-۳- روش توجه به سیاق آیات

روشن است که توجه به سیاق آیات تأثیر به سزاگی در فهم معانی و مقاصد آیات الهی دارد. چرا که تقطیع آیات و عدم توجه به آیات صدر و ذیل و نیز دیگر شرایط آیه از قبیل نکات ادبی، بلاغی و نیز شرایط زمانی از قبیل مکی و مدنی بودن و شأن نزول ها، تفسیر دقیق و کامل آیه را چار خدشه می‌سازد. حتی رعایت نکردن این مسائل گهگاه نتیجه عکس را از مفهوم آیه به دست می‌دهد.

برای مثال علامه در تفسیر آیه «و ما خلقت الجن و الإنس إِلَيْهِ بَعْدَ دُنْ» با توجه به رعایت اصل سیاق، عبادت در آیه را عبادت تشریعی می‌داند و نظریه موافقین عبادت تکوینی را طبق همین اصل، رد می‌کند. در استفاده از این روش علامه کاربردهای متعددی را به کار می‌گیرد. گهگاه برای کشف معانی و مقصود آیه از سیاق آیات استفاده می‌نماید و گاهی در توضیح معنای بعضی از الفاظ آیات آن را مورد توجه قرار می‌دهد و زمانی دیگر برای رد و قبول روایات - به ویژه آن جا که

۱- در فهرست های منتشره در پایان هر جلد المیزان مباحث قرآنی را در توضیح تعدادی از مفاهیم قرآنی خواهید یافت و نیز مراجعه کنید به راهنما و فهرست تفسیر المیزان تألیف الیاس کلانتری.

شأن نزول های مختلفی برای آیه ارائه شده است - و با توجه به همین اصل شأن نزول صحیح را به خواننده ارائه می دهد. (نک: طباطبایی، المیزان، ذیل آیات یونس، ۳۷، ۱۶؛ الاعراف، ۴۳؛ الحجر، ۴؛ الشعرا، ۱۳-۱۴؛ البقره، ۲۱۴)

برای مثال در تفسیر آیه إفک (سوره نور، ۵-۴) و آیه قذف (همان، ۱۱-۱۲) با توجه به اصل سیاق آیات صدر و ذیل و نیز رد مضامین روایات وارد درباره شأن نزول این دو آیه و عدم انباق و تناسب لازم میان مضامین روایات با مفاهیم آیات به نتیجه مهمی می رسد که آیات افک قبل از نزول آیه حد قذف نازل شده است و احتمال نزول هم زمان این آیات منتفی می باشد. (طباطبایی، المیزان، ۱۵/۸۹-۱۰۷؛ همچنین نک: حجتی، ۱۰۴-۱۳۹)

ایشان حتی در ترجیح آراء مفسرین و نیز شناخت آیات مکی و مدنی از سیاق آیات کمک می گیرد و در اختلاف میان مکی و مدنی بودن آیات با توجه به مضامین آیات متناسب با اوضاع و احوال مکه یا مدینه که مراجعه به همان اصل سیاق است تمیزی برای مکی و مدنی بودن به دست می دهد.

۴-۲- دیدگاه علامه درباره کاربرد روایات در تفسیر و مقایسه تطبیقی با نظرات فیض

بعد از شناخت مبنای تفسیری علامه در کشف مقاصد و مدارک آیات به وسیله آیات دیگر که پیشتر بدان پرداختیم، در می یابیم که ایشان این معانی و مقاصد را با روایات معصومین علیهم السلام تأیید و تأکید کرده است. گرچه معتقد است که قرآن در فهم آیاتش مستقل بوده و در این جهت نیازمند چیز دیگری نیست و همین نقطه افتراق او با آراء تفسیری فیض است.

علامه معتقد است که قرآن کتابی همگانی و همیشگی است و همه را مورد خطاب و هدایت خود قرار داده است و نیز در مقام احتجاج و تحدي در آمده است. قرآن خود را نور و روشن کننده و بیان کننده همه چیز معرفی می کند و البته چنین چیزی در روشن شدن خود نباید نیازمند دیگران باشد.

وی در دفاع از نظر خویش می گوید: از دیدگاه خود قرآن و در مقام احتجاج به این که کلام بشر نیست بر می آید که هیچ گونه اختلافی در قرآن نیست و هر گونه اختلافی که به نظر برسد با

تدبیر در خود قرآن حل می شود و این خاصیت تنها از آن الهی بودن کلام است و اگر چنین کلامی در روشن شدن مقاصد خود نیاز به چیزی کس دیگری داشت این حجت تمام نبود.

از دیدگاه علامه برای رفع اختلاف قرآن نمی توان ارجاع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داد. زیرا اگر ایشان بخواهد بدون شاهدی از لفظ قرآن رفع اختلاف کند، برای کسی که معتقد به صدق و عصمت آن حضرت نیست قابل قبول نخواهد بود.

به عقیده علامه خود قرآن به بیان و تفسیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به بیان و تفسیر اهل بیت خود حجت می دهد. نتیجه دو مقدمه مذکور این است که در قرآن مجید برخی از آیات توسط برخی دیگر تفسیر می شود و موقعیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او در برابر قرآن موقعیت معلمین معصومی می باشد که در تعلیم خود خطأ نکنند و قهراً تفسیری که آنان می نمایند با تفسیری که از انضمام آیات با یکدیگر به دست می آید مخالف نخواهد بود.

ایشان روش تفسیر روایی را روشی محدود در برابر نیاز نامحدود می داند؛ چرا که به نظر ایشان ما با هزاران سؤال علمی و غیرعلمی از قرآن کریم مواجه هستیم در حالی که آن چه از روایات نبوی از عامه و خاصه در دست داریم به دویست و پنجاه روایت نمی رسد، گذشته از این که بسیاری از آن ها ضعیف و برخی از آن ها منکر می باشند؛ گذشته از آن که برای بسیاری از آیات قرآنی حدیثی نقل نشده است.

ایشان بر خلاف دیدگاه فیض دایره روایات را محدود دانسته و اکتفا نمودن به تفسیر نقلی را با دلالت صریح آیات قرآن که دعوت به تدبیر می کند و خود را «تبیاناً کل شیئ» معرفی می کند، مغایر می داند و نیز با احادیث قطعی رسیده که ما را در مشکلات و فتنه ها به قرآن ارجاع می دهد در تضاد می شمرد. علامه در این باره می نویسد: به موجب اخبار متواتره حدیث باید به کتاب خدا عرضه شود اگر موافق کتاب بود بدان عمل شده و اگر مخالف بود رد گردد؛ بدیهی است مضمون این اخبار زمانی درست است که آیه قرآنی به مدلول خود دلالت داشته باشد و محصل مدلول آن - که تفسیر آیه است - دارای اعتبار باشد و اگر بنا شود که محصل مدلول آیه را خبر تشخیص دهد، عرضه به کتاب معنای محصلی نخواهد داشت. در نتیجه، این اخبار بهترین گواه

است بر این که آیات قرآن مجید هم مانند سایر کلام دلالت بر معنی دارند و هم دلالت آن‌ها با قطع نظر از روایات مستقلأ حجت است.

علامه به مانند فیض از روایات برای تبیین و تفسیر آیات کمک می‌جوید اما مقام اول را به قرآن می‌دهد و مرجع اعتبار روایت نیز از قرآن است. وی وظیفه مفسر را در برخورد با روایات معصومین علیهم السلام چنین می‌داند که در تفسیر به چنین روایاتی مراجعه نموده و در آن‌ها تعمق کرده و به روش ایشان آشنا شود و سپس طبق دستوری که از کتاب و سنت استفاده شد به تفسیر قرآن پردازد و آن‌گاه از روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده، آن‌چه را موافق مضمون آیه است اخذ نماید. (طباطبایی، قرآن در اسلام، ۵۹ - ۷۰)

بنابر آن‌چه گفته شد برخلاف نظریه فیض که تفسیر را بدون روایت معصوم علیهم السلام غیراعتباری می‌داند و برای اثبات حرف خویش از روایات متعدد منقول در این باره مدد می‌جوید؛ نظر علامه در رجوع به روایات چنین است که حجیت ظواهر آیات قرآن متوقف بر کلام معصومین نیست و قرآن در روشن شدن مقاصدش نیاز به چیز دیگر ندارد. جدای از اینکه قرآن در بیان مقاصدش از حجیت برخوردار است، اما بیان پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم و اهل بیت ایشان علیهم السلام در تفسیر آیات از دیدگاه علامه حجیت دارد. البته این حجیت درباره قول شفاهی و صریح پیامبر و ائمه علیهم السلام و نیز در روایات قطعی الصدور صادق است.

وی حتی می‌کوشد اختلاف ظاهری را در روایات قطعی الصدور که با ظاهر قرآن اختلاف دارد برطرف کند. برای نمونه در آیه یازده سوره نساء، تقدیم و تأخیر دین و وصیت را که در ظاهر آیه و روایت مختلف می‌باشد به گونه‌ای منطقی حل می‌کند. (نک: طباطبایی، المیزان، ۲۲۱/۴؛ طبرسی، ۱۵/۲؛ سیوطی، ۱۲۶/۲) به نظر علامه که همان نظر علمای شیعه می‌باشد خبر واحد موثق الصدور در احکام شرعی حجت است و در غیر آن حجیت ندارد. (طباطبایی، ۷۴ - ۸۴)

بنابراین علامه هنگامی به روایات استناد می‌جوید که قطعی الصدور باشد ولی در خبر واحد که موثق باشد ولی با قرائی علم آور همراه نباشد تنها مؤید معانی کشف شده از آیات است. البته در صورتی که موافق معنای آیات باشد و در غیر این صورت آن را رد می‌کند. مفسر خود درباره این شیوه می‌گوید: استمداد از روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم و ائمه علیهم السلام در تأیید معنای مستفاد از آیه، یا به تعبیر صحیح تعریضه روایات بر آیات و اثبات مضمومین

روایات از طریق تأیید مضامین روایات واردہ توسط آیات دیگر صورت می‌گیرد. بدون اینکه توجهی به استناد روایات شود، بعد از اینکه مطابقت مضامون روایات با نص قرآنی برای ما روشن باشد. (همانجا، ۶۴-۸۴ و مقدمه تفسیر عیاشی که خود علامه آن را نگاشته است)

پس معلوم می‌شود اصل در تفسیر همان معنای مستفاد از آیه است و استفاده از آیه برای اثبات صحبت مضامون روایت و یاری جستن از روایت برای تأکید معنای آیه می‌باشد.

پس از تحقیق در استفاده روایی علامه مشاهده می‌شود که اهتمام ایشان بر متن حدیث است نه سند آن و از سنت به عنوان تأکید و تأیید مقاصد و مدلالیل آیات بهره جسته است. نمونه‌هایی از این دست در المیزان بسیار می‌باشد. (نک: طباطبایی، المیزان، ۲/۳۸۹؛ ۳/۳۶۷؛ ۱۰۸/۱۶؛ ۱۱۲/۳۴۸)

نتایج مقاله

از آنچه گذشت تمایزات میان روش‌های تفسیری فیض کاشانی و علامه طباطبایی کاملاً مشهود است. فیض کاشانی شدیداً پایین‌تفسیر نقلی است و تا آن جا که ممکن است در تفسیر آیات به روایات مربوطه استناد می‌کند؛ گرچه در کنار این شیوه از مبانی عقلانی و عرفانی مدد جسته است و صبغه شهودی و تا حدی اجتهادی بر تفسیر او حاکم است.

در مقابل، دیدگاه علامه در تفسیر کاملاً عقلانی و اجتهادی است. وی آیات قرآن را در مقام نخست قرارداده و صرفاً به دنبال کشف مفاهیم آیات از خود قرآن است؛ گرچه از روایات و دیدگاه‌های فلسفی خویش نیز در تایید این کشف کمک می‌گیرد. علامه بیشتر اهتمام خود را بر شیوه تفسیری قرآن به قرآن قرار داده و از کاربردهای مختلف این شیوه در سطح وسیعی استفاده می‌کند. گرچه منشأ این شیوه به صدر اسلام بر می‌گردد و مسلمانان از قرآن به عنوان مهمترین منبع معرفت الهی در تفسیر بهره مند می‌شوند و از طرفی این شیوه برگرفته از شیوه‌های کاربردی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام در تفسیر بوده است، اما بنا بر تحولات تاریخی و سیر تطور جریانات تفسیری در طول تاریخ، این شیوه به فراموشی سپرده شد، و یا در سطح بسیار ضعیفی مورد استفاده قرار گرفت. بنابراین به یقین می‌توان گفت کسی تا عصر علامه بدین وسعت و ویژگی از این روش استفاده نکرده است و این از امتیازات بارز و منحصر در المیزان است.

ایشان با انحصار تفسیر قرآن در تفسیر روایی شدیداً مخالف است و با دیدی وسیع به این قضیه می‌نگرد و استفاده از روایات را برای تأکید و تأیید مفاهیم آیات و دریافت روشن‌تر مدلیل و مقاصد آیات الهی مدنظر قرار می‌دهد. چرا که به زعم ایشان انحصار تفسیر بر مبنای تفسیر روایی با دلالت صریح آیات قرآن که دعوت به تفکر و تدبیر می‌نمایند و نیز مفهوم عبارت قرآنی «تبیانانگ لکل شیئ» سازگاری ندارد.

در خاتمه باید گفت با آن که علامه طباطبائی و فیض کاشانی هر دو متاثر از مشرب فکری ملاصدراًی شیرازی بوده اند ولی از سبک تفسیری متمابزی برخوردارند. به نظر می‌آید فیض در عصر خویش که تفسیرنگلی نقش محوری داشته است و رویکرد مفسرین در این جهت بوده است، با اتخاذ مشی منطقی در جمع میان نگاه روایی و کاربرد عقلانی و بیان عرفانی بهترین شیوه را در زمان خود برگزیده است.

در قرن معاصر با رشد مشرب‌های فکری و استدلالی و رویکرد استنباط و اجتهاد و تفکر بر مفاهیم دینی به ویژه قرآن، علامه نیز توانسته است از مفاهیم قرآنی در این راستا بهترین استفاده را کند و شیوه تکامل یافته تری را نسبت به فیض در تفسیر ارائه دهد.

در این مقایسه تطبیقی هم چنین رشد و تکامل تفسیر را می‌توان دید. به طوری که از انحصار آن در روایات که از اولین شیوه‌های تفسیری در عهد آغازین اسلام بوده است به سمت روش اجتهادی و عقلی در دوران‌های معاصر تکامل یافته است.

کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- الأسوی، علی، روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، مترجم حسین میر جلیلی، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۱ش.
- ۳- ایازی، محمد علی، سیر تطور تفاسیر شیعه، تهران: مؤسسه نمایشگاه های فرهنگی، ۱۳۷۹ش.
- ۴- همو، «فیض کاشانی و روش های تفسیری او»، رهنمون، ش ۲۴ و ۲۳ (تابستان ۱۳۸۶)، صص ۷۰-۲۵
- ۵- حجتی، محمد باقر، اسباب النزول، چاپ چهارم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴ش.
- ۶- حسینی طهرانی، محمد حسین، مهرتابان: یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه عالم ربیانی علامه سید محمد حسین طباطبایی تبریزی، چاپ چهارم، مشهد: علامه طباطبایی، ۱۴۲۱ق.
- ۷- ذهبی، محمد حسین، التفسیر والمقصرون، دارالكتب الحدیثة، ۱۳۹۶ق.
- ۸- سیوطی، عبد الرحمن ابن ابی بکر السیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، فخر دین، ۱۳۸۰ش.
- ۹- همو، تفسیر الدر المثور فی التفسیر المأثور، بیروت: دار الفکر، ۱۳۷۲ش.
- ۱۰- کلاتری، یاس، راهنمای فهرست تفسیر المیزان (دوره فارسی)، چاپ چهارم، شرکت سهامی انتشار ۱۳۷۷ش.
- ۱۱- رخشاد، محمد حسین، در محضر علامه طباطبایی: پرسش و پاسخ های تفسیری، اعتقادی و کلامی، قم: سماء قم، ۱۳۸۶ش.
- ۱۲- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الأعلمی للطبعات، ۱۴۱۷ق.
- ۱۳- همو، تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۳ش.
- ۱۴- همو، قرآن در اسلام، مشهد: انتشارات طلوع، بی تا.
- ۱۵- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، مجتمع البیان لعلوم القرآن، تهران: رابطة الثقافة و العلاقات الاسلامية مديرية الترجمة و النشر، ۱۴۱۷ق.
- ۱۶- عبدالباقي، محمد فؤاد، المعجم المفہر لآلفاظ القرآن الکریم، قاهره: دارالكتب المصرية، ۱۳۶۴ق.
- ۱۷- عید زنجانی، عباسعلی، مبانی و روش های تفسیر قرآن، چاپ دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
- ۱۸- غضنفری، علی، «بررسی شیوه تفسیری علامه طباطبایی در تفسیر المیزان»، پیام جاودان، ش ۱ (زمستان ۱۳۸۲)، صص ۲۷-۱۶.
- ۱۹- فیض کاشانی، مولی محسن، کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، تحقیق محسن الحسینی الامینی، تهران: دارالكتب الاسلامیة، ۱۳۷۷ش.
- ۲۰- همو، کلمات مکنونه، تصحیح شیخ عزیز الله عطاردی قرجانی، تهران: فراهانی، ۱۳۴۲ش.
- ۲۱- همو، کتاب الاصول الاصلیة، تصحیح میرجلال الدین حسینی ارمومی محدث، سازمان چاپ دانشگاه، ۱۳۴۹ش.
- ۲۲- نقیبی، فاطمه، قرآن و علوم و معارف آن در نهج البلاغه، چاپ دوم، تهران: قدیانی، ۱۳۸۲ش.